

آسیب سنگین ناشی از عدم وجود مادری پر مهر

تأثیرات ناشی از پرورش یافتن در دامان چنین مادرانی واقعی و پر از آثار جراحتهای سنگین روحی است. در حالت طبیعی، بروز مظاهر زنانگی در دختران بسیار به نوع رابطه‌ی آنها با مادرشان در طی دوران رشد و بلوغ بستگی دارد. اما زمانی که اختلالی در روند این فرآیند طبیعی وجود داشته باشد - نظیر داشتن مادری افسرده، منفعل، پرخاشگر، غافل و سربه‌هوا، یا سرد و غیرصمیمی - مانند این است که این دختران را به حال خود رها کنی تا به تنهایی به حسی خوب درباره‌ی خودشان و جایگاهشان در دنیا دست یابند. با وجود همه‌ی این آسیب‌ها، این دختران حتی در چنین شرایطی هم به ندرت می‌خواهند باور کنند یا بپذیرند که مادری نامهربان و بی‌محبت داشته‌اند که عشق خود را از آنها دریغ کرده است، چه برسد به اینکه به او به چشم مادری بد بنگرند، حتی اگر بدترین آزارهای ممکن را از مادرشان دیده باشند -

برای بچه ها بسیار سخت است که مادرشان را بد بینگارند و چه بسا که چنین پذیرشی در آنها تولید احساس بی کسی و اضطراب شدید کند؛ به همین دلیل اغلب سعی در تحریف این تصویر دارند.

از زمان کودکی در ذهن بیشتر این دختران این تصور به وجود می آید که اگر مشکلی در رابطه‌ی میان او و مادرش وجود دارد، ایراد از اوست، نه از مادرش. و صد البته که این باور به هیچ وجه به صلاح رشد روانی سالم فرزند نیست زیرا موجب پیدایش احساس خود - بدانگاری، بی ارزشی و عدم اعتماد به نفس در او می شود. او برای اینکه رفتارهای آسیب زننده‌ی مادرش را نزد خود توجیه کند، دلیل آن رفتارها را به خودش نسبت می دهد و فرض می کند که شاید او فرزند یا آدم بدی است و در ناخود آگاهش به سرزنش و تحقیر خود می پردازد، که این امر به مرور زمان در او به عادت و احساس بی کفایتی منجر می شود، حتی اگر

کودکی توانمند و موفق باشد و سایرین او را دوست داشته باشند. و این باور به بی‌لیاقتی در طول سال‌های بعد تا بزرگسالی هم او را رها نمی‌کند.

دختر بچه‌ای که توسط مادری نامهربان یا ناآگاه دائماً مورد انتقاد و سرزنش قرار بگیرد، نادیده انگاشته شود، مورد آزار یا تنبیه بدنی قرار بگیرد یا سرکوب شود، خود را فردی لایق، دوست‌داشتنی، زیبا و توانا نمی‌داند و در بزرگسالی هرگز فردی خوشحال یا موفق نخواهد بود. چنین کودکانی بر این باورند که اگر فردی لایق احترام و محبت بودند، مادرشان با رفتار و گفتارش این احترام و محبت را به آنها نشان می‌داد.

اگر شما نیز مانند هدر زنی هستید که در بچگی عشقی را که تشنه‌اش بوده‌اید از مادرتان دریافت نمی‌کردید به احتمال زیاد اکنون روزهایتان را با شکافی عمیق در عزت‌نفس و اعتماد به نفس‌تان می‌گذرانید و احساس خلأ و اندوه می‌کنید، و

هیچ‌گاه در وجود خویش احساس آرامش و
طیب‌خاطر نمی‌کنید و احتمالاً تردید دارید که
توانایی عاشق‌شدن و عشق‌ورزیدن داشته باشید، و
به‌سختی می‌توانید تمام‌وکمال به زندگی واقعی
خود قدم بگذارید مگر اینکه زخم‌های ناشی از
رفتارهای آسیب‌رسان مادری نامهربان و بی‌توجه
را در خود التیام دهید و درمان کنید.

دلیل نوشتن این کتاب

جلسه‌ی آن روزم با هدر موجب شعله‌ور شدن
حسی دردناک در وجودم شد که در منزل نیز
همچنان همراهم بود و مدتی طولانی بعد از آن
جلسه هم ذهنم را درگیر کرده بود. او زنی باهوش،
جذاب و کامل به‌نظر می‌آمد، اما در کمال ناباوری
توانایی‌های ارزشمندش را درک نمی‌کرد و این از
نگاهش پیدا بود. او در توانمندی‌اش در دوست
داشتن و محبوب واقع شدن تردید داشت و من
متوجه شدم که علی‌رغم تمام شواهد موجود دال
بر کفایت و شایستگی او، خودش تصور می‌کرد

فردی است ناتوان و نالایق و حتی در
سی و چهار سالگی گویی هنوز منتظر مادری بود تا
بیاید و دوست‌داشتنی بودن او را تأیید کند و به او
اعتماد به نفس بدهد تا او بتواند به‌عنوان زن، همسر
و همین‌طور مادر، به خودش ایمان بیاورد. و البته
انتظار چنین حرکتی از جانب چنین مادرانی غالباً
عبث و بیهوده است.

در صورت فقدان ارتباط سالم و عهد و پیمان مادر
و فرزندی، زن امروز که زمانی دخترکی در دستان
مادری بی‌محبت بوده، برای باقی عمرش در وادی
سردرگمی و حرمان سرگردان و کلافه خواهد بود.
تخصص من همواره انداختن نوری بر تأثیر

رفتارهای غلط در دیگران بوده است. گاه همسران
یا والدین و فرزندان، از منظر بیرونی زوجی شاد و
خوشبخت یا والد و فرزندی پر مهر و کامل به‌نظر
می‌رسند در حالی که در واقعیت بدین‌گونه نیست.

بعد از نگارش کتاب «والدین سمی»، تصورم بر
این بود تمام آنچه را باید در مورد والدین و فرزندان